

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره مبارکه زلزال

استاد ضرابی دیمه ۱۳۹۹

جلسه سوم/۱۹/۱۰/۹۹

آیات شریفه : «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴) بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا - آن روز است که [زمین] خبرهای خود را باز گوید (۴) [همان گونه] که پروردگارت بدان وحی کرده است (۵)»

عنوان : مرگ و انتقال به ملکوت

«يَوْمَئِذٍ» : مقصود وقتی است که انسان از عالم ملک به عالم ملکوت منتقل می‌گردد. البته منظور از این انتقال طی مسافت نیست؛ زیرا قبل از مرگ هم انسان با بدن مثالی خود در عالم ملکوت بوده است؛ کما اینکه با روح مجرد خود در عالم مجردات حضور دارد (ولیکن بخاطر شدت توجه به دنیا از ابعاد دیگر وجود خود غفلت داشته، تنها گاهی در حالت خواب که روح انسانی از تدبیر بدن فراغت می‌یابد، عالم ملکوت را در خواب می‌بیند، و از مسائلی باخبر می‌شود). البته چهره‌های ملکوتی از همه جنبه‌ها، برتر و عظیم‌تر از آن چیزی که در عالم دنیا دیده می‌شده، خواهد بود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) : «مَنْ أَقْرَضَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ كَانَتْ لَهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ أَقْرَضَهُ وَزَنْ جَبَلٍ أُحْدَ مِنْ جِبَالِ رَضْوَى وَ طُورِ سَيْنَاءَ حَسَنَاتٍ. وَ إِنْ رَفِيقَ بِهِ فِي طَلَبِهِ، تَعَدَّى بِهِ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ اللَّامِعِ بَغَيْرِ حِسَابٍ وَلَا عَذَابٍ - کسی که به برادر مسلمانش قرض بدهد، به اندازه هر درهمی که به او می‌دهد. به بزرگی کوه احد از کوه های رضوی و طور سینا، برای او پاداش هایی هست و اگر در مورد گرفتن طلب خود با آن مؤمن، مدارا و رفاقت کند، همانند برق خیره کننده و درخشان، بدون حساب از روی پل صراط بگذرد.» (وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۸۸)

بنابر این مقصود از «یومئذ» برچیده شدن حضور مادی و زندگی او در عالم طبیعت است؛ هجرت از خانه تن و زندگی در دنیا. نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «مَا خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ وَ إِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ - خداوند ، شما را برای فناء و نابودی خلق نکرده ؛ بلکه شما را آفریده که همیشه بمانید . بله؛ هنگام مرگ ، از این منزل به منزل دیگری منتقل می شوید.» (بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۷۸)

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم و ز پی جانان بروم

عنوان : مفهوم تحدث و اخبار در ملکوت

در عرصه ملکوت هم تحدث و هم اخبار در چهره مناسب ملکوت ظاهر می شود. در دنیا تکلم با چرخانیدن زبان در دهان و ایجاد صوت انجام می گیرد، خبرها هم از چهره مادی و طبیعی پدیده هاست؛ اما در ملکوت که ظهور باطن است آنچه مقصود و نتیجه تکلم بوده و جوهره و باطن و نیت و قصد از این تکلم است ظاهر می شود و آن اگر قدح و جرح بر دیگری باشد، چهره ای از فرد مناسب با آن ظاهر می شود مثلاً حیوان درنده ای که هیئتی مناسب با دریدن و حمله کردن دارد. و اگر مقصود خیرخواهی و هدایت و محبت باشد چهره ای ملایم و زیبا و دلنشین. به این ترتیب انسان با نیت خود چهره ای ملکوتی خود را می سازد. و این غیر از چهره اعمال انسان است که به صورت موجوداتی زنده، زشت یا زیبا با انسان همراه خواهند شد.

لاله و گلها و ریحان و سمن جمله طاعاتست و اخلاق حسن

حور و غلمان جملگی اوصاف تست مهر و مه روحست و قلب صاف تست

عبدالرحمن بن سمره می گوید: «كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمًا فَقَالَ إِنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ عَجَائِبَ قَالَ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) وَ مَا رَأَيْتَ حَدَّثْنَا بِهِ فِدَاكَ أَنْفُسَنَا وَ أَهْلُونَا وَ أَوْلَادُنَا فَقَالَ رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي وَ قَدْ أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَهُ... - روزی ما نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم. فرمود: «من دیشب عجایبی دیدم» عرض کردم: «ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! چه

دیدی؟ برای ما نقل کن جان ما و اهل و اولاد ما فدای تو باد!» فرمود: «مردی از امّتم را دیدم که ملک الموت آمده بود جانش را بگیرد و احسان به پدر و مادر آمد و او را بازداشت، مردی از امّتم را دیدم که عذاب قبر بر او چنگال گشوده و ضویش آمد و آن را بازداشت، مردی از امّتم را دیدم که شیاطین گردش را گرفته بودند ذکر خدای عزّوجلّ آمد از میان آن‌ها نجاتش داد، مردی از امّتم را دیدم که فرشته‌های عذاب دورهاش کرده بودند و نمازش آمد و جلوی آن‌ها را گرفت، مردی از امّتم را دیدم که از تشنگی له له می‌زد و به هر حوضی می‌رسید ممنوع می‌شد، روزه ماه رمضان آمد و او را سیراب کرد، مردی از امّتم را دیدم که به هر حلقه‌ای از انبیاء نزدیک می‌شد او را می‌رانند و غسل جنابتش آمد دست او را گرفت و او را پهلوی من نشانید، مردی از امّتم را دیدم که از شش جهت در تاریکی فرو بود، حج و عمره‌اش آمدند و او را از تاریکی در آوردند و به روشنی رسانیدند، مردی از امّتم را دیدم که با مؤمنان سخن می‌گفت و با او سخن نمی‌گفتند و صله‌ی رحمش آمد و گفت: «ای گروه مؤمنان! با او سخن بگویید که او صله‌ی رحم می‌کرد»، مؤمنان با او سخن گفتند و دست دادند و با آن‌ها همراه شد، مردی از امّتم را دیدم که دست و روی خود را سپر شراره آتش کرده بود، صدقه‌اش آمد سرپوش سر و سپر روی او شد، مردی از امّتم را دیدم که مأموران دوزخ او را از هر سو گرفته بودند و امر به معروف و نهی از منکرش آمدند و او را از دست آن‌ها رها کردند و به ملائکه رحمت سپردند، مردی از امّتم را دیدم که به زانو در آمده و میان او و رحمت خدا پرده‌ای است، حسن خلقش آمد و او را وارد رحمت خدا کرد، مردی از امّتم را دیدم که نامه عملش از سمت چپ روان بود خوف او از خدا آمد و نامه عملش را گرفت و به دست راست او داد، مردی از امّتم را دیدم که میزانش سبک بود و بسیاری از نمازهایی که خوانده بود آمد و میزانش را سنگین کرد، مردی از امّتم را دیدم که بر پرتگاه دوزخ بود و امید او به خدا آمد و او را نجات داد، مردی از امّتم را دیدم در آتش سرازیر بود اشک‌ها که از خوف خدا ریخته بود آمدند و او را در آوردند، مردی از امّتم را دیدم چون شاخه خرما در برابر باد سخت بر صراط می‌لرزید خوش‌گمانی او به خدا آمد و او را آرام کرد و از صراط گذشت، مردی

از اَمّتم را دیدم روی صراط گاهی سینه می‌کشید و گاهی سر دست می‌رفت و گاهی آویزان می‌شد صلواتی که بر من فرستاده بود آمد و او را بر پا داشت و از صراط گذشت، مردی از اَمّتم را دیدم که به درهای بهشت می‌رفت و به هر دری می‌رسید به روی او بسته می‌شد شهادت او به یگانگی خدا از روی راستی آمد و درهای بهشت را به روی او گشود.» (امالی شیخ صدوق، ص ۲۳۰)

عنوان : نظری به باطن خود

چه خوب است مؤمنین همیشه نظری به جوهره و باطن خود داشته باشند و نگاهی به ملکوت خود و پدیده‌ها بیفکنند و چهره مناسب با نیات خود را ببینند؛ البته باطن وجود انسان در مراتبی بظهور می‌رسد؛ بطن اول آن به صورت‌هایی متناسب با حقیقت عمل در برزخ و بواطن عمیق‌تر در مراتب بالاتر تجرد به ظهور می‌رسد. فهم تجرد عقلانی که عاری و فراتر از شکل و صورت است برای ما که انس با عالم طبیعت و اشکال و تصاویر اشیاء داریم، سخت است. اما اگر کسی بتواند این مرتبه از نفس خود را درک کند طبعاً معرفت بیشتری نسبت به هستی و خدای خود خواهد یافت (من عرف نفسه فقد عرف ربه) زیرا موجود مجرد محدود به

هیچ قالب و شکلی و محدود به جهتی دون جهتی نیست. امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «يُبْعَثُ قَوْمٌ تَحْتَ ظِلِّ الْعَرْشِ وَ جُوهُهُمْ مِنْ نُورٍ وَ رِيَاشُهُمْ مِنْ نُورٍ جُلُوسٌ عَلَى كَرَاسِيٍّ مِنْ نُورٍ قَالَ فَتَشَرَّفَ لَهُمُ الْخَلَائِقُ فَيَقُولُونَ هُوَ لَاءِ أَنْبِيَاءٍ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ أَنْ لَيْسَ هُوَ لَاءِ بِأَنْبِيَاءٍ قَالَ فَيَقُولُونَ هُوَ لَاءِ شُهَدَاءٍ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ أَنْ لَيْسَ هُوَ لَاءِ شُهَدَاءٍ وَ لَكِنَّ هُوَ لَاءِ قَوْمٌ كَانُوا يُبَيِّسُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ يُنْظَرُونَ الْمُعْسِرَ حَتَّى يُبَيِّسَ - در روز رستاخیز گروهی در زیر سایه عرش برانگیخته می‌شوند درحالی‌که رخسارشان و جامه‌هایشان از نور است و بر تخت‌هایی از نور نشسته‌اند و آفریدگان بر آنان نظر می‌افکنند و می‌گویند: «اینان پیامبرانند؟» پس نداگری از زیر عرش ندا سر دهد که اینان پیامبر نیستند. آفریدگان دیگر باز گویند: «اینان شهیدان هستند؟» پس نداگری دیگر باز ندا برآورد که اینان شهید نیستند و لکن اینان گروهی هستند که بر مؤمنان آسان

می گرفتند و به بدهکار تنگدست، مهلت می دادند تا فراخ دست گردد.» (بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۰۴)

برو اندرونی به دست آر پاك شكم پر نخواهد شد الا به خاك

عنوان : چرا انسان از خود نمی پرسد!!!

«بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا» : اضافه ربّ به کاف خطاب، به ما می فهماند که همه نظام آفرینش بر اساس ربوبیت حضرت حق جلّ شأنه به سوی غایت خود می روند و غایت همه موجودات انسان کامل است که با مظهریت اسماء جمال الهی همه عالم هستی را بسوی حق می خواند و هم از درون به صورت کشش فطری و هم با جاذبه های بیرونی تکوینا و تشریحا همه را به حسن استفاده از اختیار خود دعوت می کند تا به معدن عظمت و عالی ترین منازل حیات بالا بیایند و در هیچ منزلی توقف نکنند؛ و نیز با مظهریت اسم جلال الهی از نزدیک شدن پلیدیها و زشتیها و هر چیز نا سازگار با بساط قرب الهی و حیات طیبه جوار او جلوگیری می کند. درست مانند اجسام غلیظ که با نزدیک شدن به خورشید آتش می گیرند و تا لطیف و رقیق نشوند امکان ادامه مسیر نخواهد بود.

«أَوْحَىٰ»: وحی در قرآن به معنای متعددی آمده است؛ به معنایی که مناسب نبوت و رسالت است، به معنای الهام، به معنای اشاره، به معنای تقدیر خداوندی و به معنای هدایت که به همراه خلقت هر موجودی به او داده است «الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی» در مورد خلقت آسمان می فرماید: «و أوحى فی کلّ سماء أمرها - و در هر آسمانی به نظم امرش (تقدیرش) را وحی فرمود.» (فصلت، آیه ۱۲)

مقصود از «لَهَا» زمین است که (به معنای عام آن یعنی دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم) همه چیز را از زندگی ما انسانها در خود ذخیره کرده است و به فرمان الهی شهادت خواهد داد. سخنی متناسب با خلقت خاص خود نه فقط به شیوه سخن گفتن انسان؛ از جمله آنچه از زمین شمرده می شود اعضاء بدن انسان است: «وَقَالُوا لَجُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ ... - و آنان به

پوستشان می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ گویند: خدایی که همه موجودات را به نطق آورد ما را نیز گویا گردانیده است.» (فصلت/۲۱)

خداوند به انسان نیز فطرتی عطا فرمود که طالب و عاشق بر معنویت و متنفر از زشتی‌ها است « حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ - خدا ایمان را محبوب شما گردانید و در دل‌هایتان نیکو قرار داد و کفر و فسق و معصیت را زشت و منفور در نظرتان ساخت.» (حجرات/۷)

جا دارد انسان از خود بپرسد: دروغ و فریب و خیانت و ظلم و بیداد را با خود به کجا می‌برد؟! چرا خود را از آلودگیها پاک نمی‌کند؟ آیا دروغ و فریب را نسبت به خود می‌پذیرد؟ یا دوست دارد که با او صادق راستگو باشند؟ آیا خیانت نسبت به خود را می‌پذیرد؟ آیا ظلم و ستم را نسبت به خود می‌پذیرد یا نسبت به آن اعتراض می‌کند و حاضر به پذیرش آن نیست؟ این یعنی که هر انسانی طالب حیاتی پاک و مملو از زیباییها و آرامش و امنیت است؛ پس چگونه آن را نسبت به دیگران می‌پسندد؟ آیا او مستحق مجازات نیست؟ آیا باید اجازه داده شود که این پلیدیها را با خود به بهشت خدا ببرد؟ آیا آنجایی که این زشتیها باشد بهشت است؟

تا چند ز دست خویش فریاد کنم از کرده خود کجا روم داد کنم

طاعت مرا گناه باید شمری پس از گناه خویش چسان یاد کنم